

تفسیر سوره بقره

اشاره:

نوشتار حاضر به تفسیر آیات ابتدایی سوره مبارکه بقره می‌پردازد که هم اکنون از نظر همراهان و خوانندگان گرامی می‌گذرد.

کفار در جهت مقابل دعوت حق

ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون. آنان که کفر ورزیده‌اند یکسان است که بیم‌دهی یا ندهی آنان را، ایمان نخواهند آورد. ختم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم. خدا بر دل‌های آنان مهر نهاده است و بر گوش‌های شان و بر دیدگان شان پرده‌ای است و برای آنان عذابی است بزرگ. در برابر آیات قرآن یک گروه متقین بودند، که این آیات برای آنان هدایت است. شرح چهره متقین در آیات قبل انجام شد و دو گروه دیگر در برابر آیات الهی و وحی الهی چهره‌نگاری و معرفی می‌شوند. گروه اول آن گروهی هستند که در این دو آیه راجع به آنان حرف زده شده. گروه دوم هم بعد از این دو آیه، طی ده، دوازده آیه ذکرشان خواهد رفت. گروه اول اینگونه معرفی شدند: ان الذین کفروا (آنان که کفر ورزیدند). حالا آنها که کفر ورزیدند چه کسانی هستند؟ قبل از نزول وحی الهی و قبل از اینکه دعوت حق در جامعه مطرح بشود، بدبھی است کسانی که در آن جامعه بودند نسبت به آن دعوت و نسبت به آن وحی، چون قبلا مطرح نبوده، موافقت و معرفتی نداشتند مثلا فرض کنید، قبل از آنکه دعوت توحید پیغمبر اکرم(ص) در مکه مطرح بشود همه



● بهر حال

آنجایی که فلاح
دین و حق در
طول تاریخ مطرح
می شده، یکی از
قشرهایی که
اول به جنگ این
فکر آمده قشر
رهبانان،
صومعه داران،
مدرسه داران، و
کسانی بوده که
برای نظام قدیم
و اندیشه های
قدیم و ارزش
گذاری قدیم یک
عمر استدلال
کرده بودند

کسانی که در آن منطقه بودند مفاهیم این دعوت جدید مطرح نشده را طبیعتاً نمی شناختند و نه تنها به آن معتقد نبودند، بلکه به ضد آن معتقد بودند. یعنی این دعوت، دعوت توحیدی بود، در حالی که آنها مشرک بودند خداهای مادی و بت ها را می پرستیدند و این دعوت مبنی بر تصفیه نفس و خودشکنی (یعنی نفس شکنی) انسان بود. در حالی که آنها غرق در هواهای نفسانی و شهوات نفسانی بودند. بنابراین همه مردم، در جهت مقابل این دعوتی که هنوز نیامده بود قرار داشتند. به اینها گفته می شود کافر یعنی بی ایمان. بی اعتقاد و مشرک که وقتی دعوت جدید یعنی دعوت به توحید در جامعه مطرح شد همین گروه مشرکین نسبت به آن حقیقت هیچ شناخت قبلی و هیچ معرفت و ایمانی نسبت به آن نداشتند. اما اهل تقوا را گفتیم اهل پرهیز و بعد در شرح آیات قرآنی را که پیرامون آن هست عرض کردیم اهل ذکر، یعنی تبه و توجه و هشیاری. اینها کسانی بودند که فوراً فطرتشان پاسخ داد و آن پاسخ را پذیرفتند و به قبول تلقی کردند شدند مؤمن. خدای متعال هم، چون اهل تقوا بودند (تقوا در پائین ترین مراحل) مواظبت می کردند به راه خطا نروند مراقب بودند حقیقت را نپوشانند و اسیر موانع فهم حقیقت نشوند و لذا شدند اهل هدایت. البته گفتیم این تقوا در همه مراحل هدایت کار خودش را می کند. یعنی بعد از این مرحله اول که تقوای آنها موجب شد به ایمان و به حق روی بیاورند، بعد از این مرحله، در هر درجه ای که بالا می روند، باز اگر تقوا در آنها باشد آنها را به جلو می برد. هدایت آنها را بیشتر می کند و بصیرت بیشتری به آنها می دهد.

مقابله انگیزه های انسانی با ایمان

گروه دوم آن کسانی هستند که بر آن جهالت و بی خبری پافشاری می کنند. اگر این ایمان جدید با انگیزه های نفسانی آنها مواجه شد و در جهت مقابل این انگیزه ها قرار گرفت اینها بجای اینکه آن ایمان را که حقیقت است بپذیرند، تسلیم آن انگیزه های نفسانی خودشان می شوند که آن انگیزه ها این ایمان را رد می کند. اما آن انگیزه ها چیست؟ فرض کنید که حق در یک جامعه ای مطرح می شود، عده ای در آن جامعه قدرت دارند و تسلیم به این حقیقت مستلزم این است که پایه های قدرت آنها متزلزل بشود. مثلاً اندیشه حاکمیت اسلام و حاکمیت قرآن و الله امروز در یک جامعه ای مطرح بشود، اولین کسی که با او مخالفت خواهد کرد آن کسی است که حاکمیت او بر یک اساس ضد خدایی بنا گذاشته شده و این طبیعی است که او قبل از اینکه ستیزه گری بکند، با این ایمان جدید مقابله می کند و به خاطر آن انگیزه ها در دل آنرا پس می زند. وقتی این فکر جدید مطرح شد، کسی که سالها نقطه مقابل آنرا ترویج می نمود و برای او استدلال کرده، حاضر نیست به آسانی در مقابل فکری که علیه آن یا چیزی که بطور طبیعی ضد آن هست تلاش کرده تسلیم این فکر بشود.

مقابله مارکسیسم با خداگرایی

آن روزی که مارکسیسم به شکل امروزی در نیامده بود، کسانی که سالها ترویج تفکر مارکسیستی و ایدئولوژی مارکسیستی را کرده بودند، طبیعی است که اینها در مقابل فکر خداآوری و خداگرایی مقابله می کردند. در دوران مبارزات اولین کسانی که با فکر اسلامی مقابله می کردند وابستگان به دستگاه حکومت نبودند، چون آنها دیر خواب و کج فهم بودند و ملتفت مسائل نمی شدند. بلکه اولین کسانی که مبارزه می کردند همان مادیون حرفه ای و میلیت مارکسیسم و دست پرورده شان بودند. در دانشگاهها و مراکز فرهنگی نوجهایی داشتند که تبلیغ می کردند، استدلال می کردند، بحث می کردند، تفکر مادی و تفکر دیالکتیکی را ترویج می کردند آنوقت اگر یکی می آمد مثلاً فکر اسلامی را بیان می کرد این معلوم بود که اصلاً حاضر نیست درباره این فکر بطور سالم تأمل کند و اجازه نمی داد آن حالت ذکر، یعنی تبه و بخود آمدن را بخودش راه بدهد زیرا فکر جدید بر مبنای اندیشه الهی است و او سالها برای ترویج اندیشه مادی استدلال کرده، لذا سخت است که از همه اندوخته ها استدلال گذشته خودش صرف نظر کند.

جنگ رهبانان و صومعه داران با فکر دین و حقیقت

بهر حال آنجایی که فکر دین و حق در طول تاریخ مطرح می شده، یکی از قشرهایی که اول به جنگ این فکر آمده قشر رهبانان، صومعه داران، مدرسه داران، و کسانی بوده که برای نظام قدیم و اندیشه های قدیم و ارزش گذاری قدیم یک عمر استدلال کرده بودند و اینها دیر می پذیرفتند البته نه اینکه ممکن نبود بپذیرند، چون عالمی هم داریم که نه فقط کفر نورزیده، پوشیده نداشته و انکار نکرده بلکه تسلیم حقیقت نشده و روی آن انگیزه های درونی خودش خط بطلان کشیده، مثل اینکه زمان پیغمبر مثلاً عبدالله بن سلام آمد مؤمن شد در حالی که یک عالم یهودی بود یا کسان زیادی که از این قبیل بودند.





● حصارها و
خاکریزها همه
یکنواخت
نیستند و در
درجه اول آن
کسی که پایه
قدرتش متزلزل
می شود او خیلی
دیرتر تسلیم
خواهد شد چون
وسوسه سلطنت
و حکومت خیلی
وسوسه قوی
است

پس یک انگیزه هم این است که من جزو متوزیان اندیشه قدیم هستم چگونه در مقابل اندیشه جدید تسلیم شوم و آنرا قبول کنم؟ این هم یک وسوسه درونی است که انسانها را وادار می کند در مقابل فکر جدید که فکر حقی هست بایستد، البته آن جایی که فکر جدید حق است، نه اینکه هر فکر جدیدی حق باشد، همه باطل های عالم هم یک روزی بالاخره بروز کردند و خودشان را مطرح نمودند. یکی از چیزهایی که موجب می شود در مقابل فکر حق و فکر الهی و اندیشه نبوتها (پیام پیغمبران) مقاومت بشود انگیزه آن کسانی است که برای فکر قدیم مدتها و دورانها استدلال کردند، این هم موجب می شود تا آدم کفر بورزد، یعنی بخاطر انگیزه پافشاری و اصرار کند بر انکار و بر عدم قبول و بر تسلیم نشدن.

انگیزه تعصب جاهلی و عدم قبول حق

یک انگیزه دیگر تعصب کور و کر است یعنی اینکه گذشتگان و پدران ما اینطور گفتند من چگونه بیایم از آنچه گذشتگانم گفتند سرباز زخم؟ پس تعصب جاهلی یعنی پایبندی بی دلیل هم یک انگیزه است، که بیشتر توده مردم و عوام مردم دچار یک چنین چیزی می شدند اما به آسانی می شود این را شکست. انواع و اقسام غرورها، انواع و اقسام بهره مندیهای مادی و از باب مثال آن کمپانی که مثلا آورنده شراب از تاکستانهای الجزایر است در مقابل تفکر اسلامی انقلابیون الجزایر بیشتر پول خرج می کند تا آن کمپانی که پارچه تولید می کند برای اینکه دکانش تخته می شود. وقتی یک حکومتی سرکار می آید که با شراب مخالف است این کمپانی که درآمد سرشاری را از تاکستانهای الجزایر از دست می دهد خیلی طبیعی است که با این انقلابی که بر اساس انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان (۹۰ - مائده) بوقوع پیوست مخالفت خواهد کرد. بهره مندی های مادی بسته شدن دکانهای پول زا و درآمد زا یا انگیزه شهوت رانی ها پیش یا افتاده به خاطر اینکه جلو شهوت رانی هاشان گرفته شده، همه اینها با انقلاب اسلامی ما مخالفت کردند شما که جوانهای پاک هستید روی مسائل آرمانی بیشتر فکر کنید. اما مخالفت یک عده آدمهای ریش و سیبیل دار روپزدار، با انقلاب اسلامی برای این است که چرا نمی گذارید ما با زنهایمان بی حجاب بیائیم در خیابانها یک جولانی بزنیم و برگردیم؟ که اگر همین یک قلم را آزاد می کردند به مقدار زیادی این کذا و کذاها، دلشان از امام و از اسلام و از انقلاب اسلامی خوش می شد.

مقابله صاحبان قدرت با کلمه حق

البته این مانع ها همه به یک اندازه مانعیت ندارند. این حصارها و خاکریزها همه یکنواخت نیستند و در درجه اول آن کسی که پایه قدرتش متزلزل می شود او خیلی دیرتر تسلیم خواهد شد چون وسوسه سلطنت و حکومت خیلی وسوسه قوی است، ولذا شما در بین این پادشاهانی که زمان پیغمبر(ص) و بعد از پیغمبر(ص) بود به ندرت کسی را پیدا می کنید که به دعوت اسلام روی خوش نشان داده باشد مگر یکی دو مورد. مثل پادشاهی که زرتشتی و در بحرین بود یا پادشاهی که مسیحی و در حبشه بود و الا بقیه سخت برخورد کردند. در درجه دوم هم آن روحانیون وابسته به نظام ارزشی گذشته هستند درجه بعد از آن بهره مندیها ست درجه بعدش هم آن تعصبهاست و لذتها و شهوتها در درجه آخر قرار می گیرد. اما همه اینها مانع هستند و این انواع موانعی را که من شمردم اگر شما فکر کنید ممکن است بتوانید همه اینها را ریز کنید و از هر کدامشان انواع و اقسام مختلفی را پیدا کنید و با نگرش جامعه شناسانه نمونه هایش را امروز در اجتماعات کنونی دنیا در دنیا پیدا کنید. مثلا فلان روزنامه نگار در فلان جای دنیا چه انگیزه ای دارد که مخالفت کند؟ یا فلان آخوند به اصطلاح روشنفکر در فلان کشور عربی چرا مخالفت می کند؟ یا فلان استاد چرا مخالفت می کند؟ هر کدام یک دلایل ظریفی می تواند داشته باشد وقتی یک دعوت حقی مطرح می شود جناحهای مختلفی در مقابل این آیات صحیح که فرو خوانده می شود (اعم از متن آیات الهی یا آنچه که برخواست از آن آیات است مثل آنچه که در انقلاب ما ارائه و مطرح شد) مقابله می کنند و شما اگر دقت کنید می توانید اینها را کاملا پیدا کنید صنف صنف کنید.

معنای کفر کافر

کفر یعنی چه؟ کفر به معنای پوشاندن است و کافر یعنی پوشاننده حقیقت به زارع هم کافر می گویند چون زارع و کشاورز دانه را زیر



خاک می کند. قرآن هم می فرماید: کمثل غیث اعجب الکفار نباته (۲۰ - حدید) پس کافر یعنی پوشاننده (کفران کننده) نعمت، انکار کننده نعمت، و کافر شدن به حق، یعنی پوشاننده آن حقیقت و انکار کردن او است که این پوشاندن و انکار کردن دو معنای نزدیک به هم هستند و لذا در پوشاندن ذهن تان نرود به آنجا که اسنان یک چیزی را روی یک چیزی بکشد و او را بپوشاند آن ریشه اصلی لغت است که در مورد زارع گفتیم دانه را زیر زمین می پوشاند و پنهان می کند، اما وقتی لغت در جاهای مختلف بکار می رود بتدریج پوشاندن با انکار کردن تقریبا قرین و نزدیک می شوند. کافر نعمت یعنی کسی که نعمت را می پوشاند و آنرا انکار می کند. این معنای کفران نعمت است و کفران حق کافر به حق شدن است، یعنی حق را پوشاندن و آنرا انکار کردن لذا تکیه کنید روی مسأله انکار نوع پوشاندنی که با انکار تجلی می کند این کافر است. پس کفر ورزیدن، یعنی پافشاری کردن بر آن انکاری است که در نتیجه آن عوامل بازدارنده بوجود می آید و آن از تنبه و ذکر باز دارنده است.

اغلال بازدارنده انسان از قبول حق

غل ها و زنجیرهایی که بر گردن کسی افتادند و اجازه نمی دهند که او راست بایستد اجازه نمی دهند او با سرعت به پیش برود، اجازه نمی دهد او پرواز کند. که در آیات مختلف قرآن آمده: اذالاعلال فی اعناقهم (۷۱ - مؤمن) و اولئک الاعلال فی اعناقهم (۵ - رعد) و امثال ذالک. در آن قطعه اول سوره یس حدود هشت یا ده آیه یک بیان بسیار زیبا و موجز و پر مغزی از همین قضیه هست در برخورد با اینگونه افراد که خداوند می فرماید: لتندرن قوما ما اندر آياتهم فهم غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فیهی الی الاذقان فهم مقمحون (۷۶ و ۸۰ - یس) ما غلها را به گردن آنها گذاشتیم اینکه خدای متعال نسبت به غل

گذاشتن را به خودش نسبت می دهد یک معنای جالب و لطیفی دارد که در جای خودش بیان خواهیم کرد، و اینکه همه عوامل و پدیده هایی که در عالم هست در منطق قرآن بخدا نسبت پیدا می کند معنایش این نیست که خدا این کار را کرده و این بیچاره ها مجبور بودند بلکه یک معنای دقیق تر و ظریف تری دارد. حالا این غل هایی که بر گردن آنها گذاشته شده کدام است که نمی گذارد آنها آزاد حرکت بکنند یعنی آزاد بیندیشد؟ غل قدرت، غل پادشاهی، غل ثروت، غل بهره مندی، غل عنوان متولی نظام قدیم بر او صدق کردن است. این کسانی که کفر می ورزند یعنی به خاطر آن انگیزه های ضد ذکر و تنبه از حق روبرو می تابند کار اینها بسیار، بسیار مشکل است و این دو آیه درباره اینهاست. بنابراین ان الذین کفروا را نمی شود گفت کافران بطور مطلق یعنی کسانی که اعتقاد و ایمان نداشتند به خدا و لذا مطلق اینها را نمی گوئیم چون اصلا مخاطب ایمان و دعوت الهی همان کفار و مشرکین مکه هستند. پس کسانی از میان آن مشرکین که کفر می ورزند، یعنی پافشاری کنند بر عدم معرفت درست و بر تسلیم نشدن به حق، آن پافشاری کنندگان مورد نظرند، و لذا ترجمه ان الذین کفروا سواء علیهم، اندر تهم ام لم تندرنهم عبارت است از: آنان که کفر ورزیدند، یکسان است که بیم بدهید آنها را، یا بیم ندهیدشان و بیم دادن، (انذار) کار پیغمبران است. بیم دادن، یعنی هشدار دادن و آنها را از وضع بد و غلطی که در آن قرار دادند ترساندن، (این ترساندن را می گویند انذار دادن) که البته هر ترساندنی مورد بحث نیست. مثلا اگر صدای مخصوص در بیاورید که کسی از جا بپرد این را نمی گویند انذار، انذار یعنی از وضع بدی که در آن قرار دارند و از راه غلطی که در آن دارند حرکت می کنند و از سرنوشت شومی که در انتظار آنهاست، آنها را بترسانی و بیم دهی. پیغمبران وقتی می آیند با جوامع بشری گمراه روبرو می شوند آنها را از وضع خودشان بیم می دهند و می گویند این چه غفلت و گمراهی و آلودگی و ناپاکی است که در آن غرق هستند؟ کسانی که خودشان غرق هستند غالبا نمی دانند، ابزار علم را در اختیار دارند اما چون غرق در جاهلیت اند و واقعا ملتفت نیستند (البته یک عده ای آتش نفهمی اینها را می افروزند) و نمی فهمند غرق در جاهلیت و غرق در آلودگی هستند و همه چیزهای بدی را که این آلودگی را بوجود آورده خوب دانستند و به آنها مباحات کردند.

مفهوم مطلق آزادی

آزادی را یک مفهوم زیبایی نسبی، یعنی برخی از آزادی ها خوب است و برخی از آزادی ها هم خیلی بد است. فرض کنید اگر یک جنایتکاری بیاید و صد نفر بچه را قتل عام کند و صد خانواده را داغ دار کند بعد او را بگیرند ببرند زندان اگر آزادی یک مفهوم مطلق باشد، معنایش این است که این کسی که قتل و جنایت کرده این را هم بگوئید آزادش کنید. فرض بفرمائید آزادی انسان برای جنایت، آزادی انسان برای آزردن دیگران، آزادی انسان برای ممنوع کردن آزادی دیگران، آزادی انسان برای آزادی به خطا کشاندن یک جمع، یک نفر را آزاد بگذارند برود با یک بیان شیوائی و با روشهای گوناگون حقیقتی را به عکس جلوه بدهد، یعنی همین کاری که الان رسانه های جمعی در دنیا دارند انجام می دهند. شما خیال می کنید همین مجموعه ای که در مادرید جمع شدند مردم اروپا و مردم دنیا در باره اینها چه فکر می کنند؟ آیا توده مردم دنیا مثل شما فکر می کنند یعنی اینها را یک مجموعه خیانت می دانند؟ نه، اینطور فکر نمی کنند بلکه می گویند یک آتشی روشن است و سالها در خاورمیانه یک جنگ تمام نشدنی است این بیچاره ها نشستند می خواهند این جنگ را از بین ببرند، لکن ایران نمی گذارد. حالا این چه جنگی است و اصلا این جنگ برای چه به وجود آمده؟ و برافروخته این جنگ کیست؟ اصلا هیچ فکر این را نمی کنند نقل اینکه در یک کوچه ای که یک کسی دارد عبور می کند فرضا دو نفر دارند دعوا می کنند بعد آن عابر می گوید آقا آشتی کنید



● کسانی که
خودشان غرق
هستند غالبا
نمی دانند، ابزار
علم را در اختیار
دارند اما چون
غرق در
جاهلیت اند و
واقعا ملتفت
نیستند (البته
یک عده ای آتش
نفهمی اینها را
می افروزند) و
نمی فهمند غرق
در جاهلیت و
غرق در آلودگی
هستند و همه
چیزهای بدی را
که این آلودگی
را بوجود آورده
خوب دانستند و
به آنها مباحات
کردند

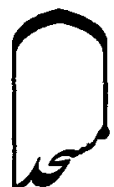
آنوقت با زحمت زیاد می آید به زور و با افراد آن دو نفر را از هم جدا می کند، در حالی که ملتفت نیست این دعوا بر سر چیست؟ او نمی داند این آدم آمده است در خانه او وارد شده پول هایش را برده شیشه های خانه اش را شکسته بچه هایش را کتک زده حالا می گوید اینجا مال من است می خواهم بنشینم. اینکه تو آمدی بین این دو نفر را صلح دادی یعنی چه؟ یعنی بیایند خانه ای را که آن ظالم به زور تصرف کرده بین خودشان تقسیم کند! آیا واقعا این عدالت است که فرضا نیمی از خانه این شخص را آن ظالم بیاورد و بگیرد؟ و آیا این عدالت است که تو در حین عبور بی خبر آمدی یک چیزی گفتی و خواستی بین آن دو نفر را صلح بدهی؟ مردم اروپا الان اینگونه غافلند. مردم دنیا و از جمله مردم اروپا در بسیاری از جاها وارد معقولات نیستند و غالبا در غفلت اند، غفلت در غلط زندگی کردن و در فضای شبهه سر کردن. آنوقت دعوت حق می آید مقابله می کند و این را می شکنند.

انذار پیغمبران

پس پیغمبران که منذر هستند می آیند آنها را انذار می کنند، آنها را از وضعی که دارند می گذرانند و از زندگی شان و از نظامشان و از کششی که دارند اینها را می ترسانند که دارید چه می کنید؟ در چه وضعی هستید و این چه آینده ای است که درانتظار شماست و چه عوامل تلخی دارد بر شما حکومت می کند؟ این معنی انذار است. قرآن می گوید: این آدمهایی که کفر می ورزند، چه انذارشان بکنی و چه انذارشان نکنی یکسان است و اینها ایمان نخواهند آورد. یک دانشمندی یکوقت گفته بود من خفته را می توانم بیدار کنم اما کسی که خودش را بخواب زده چگونه می توانم بیدار کنم؟ آدمی که خوابیده با دو بار صدا زدن یا یک لیوان آب به سر و رویش ریختن هر چند هم سنگین خواب باشد بالاخره بیدار می شود اما این کسی که خودش را بخواب زده و نمی خواهد اصلا به پا خیزد اگر هم او را بلند کنی سرپا بایستد خودش را بر زمین خواهد انداخت یعنی آن انگیزهای درونی ضد ایمان، ضد آگاهی، ضد ذکر، ضد تنبه آنچنان در وجودش پنجه افکندند که به هیچ وجه حاضر نیست حقیقت را بفهمد البته در بسیاری از اوقات در ته دل حقیقت بسیاری می فهمند کما اینکه در بعضی از آیات در قرآن می فرماید: و جحدوا واستیقنوها انفسهم بعضی ها اینطور هستند که انکار می کنند اما حقیقت را می دانند و بعضی از اوقات هم حقیقت را نمی فهمند و نمی شود به اینها فهماند هر کاری هم بکنی غرق در یک جهالت مخصوصی هستند. کما اینکه الان به نظر من این مفاهیمی که امروز در جامعه غربی مطرح می شود و با تعصب مطرح می کنند غالبا داعیان این مفاهیم از این قبیل هستند. اصلا مصالح بشریت را نمی فهمند! در دوران جنگ من به خاطر دارم مذاکراتی که در مجامع جهانی یا مهمانهای خارجی که می آمدند در هر ملاقاتی که با آنها داشتیم به ما می گفتند صلح چیز خوبی است شما چرا صلح را قبول نمی کنید. صلح بهتر است یا جنگ؟ مثل یک بچه ای که سنگی را در چاه بیندازد و کسی نتواند آن را بیرون بیاورد. ما می خواستیم برای اینها تشریح کنیم که صلح همیشه خوب نیست همه این گروههای مبارز در دنیا که علیه حکومت های شان قیام کردند جنگ راه انداختند. آنها قبل از این جنگ صلح داشتند و نشسته بودند و زندگی می کردند صلح آنوقتی خوب است که در جهت عدالت باشد. بعد بنده هم به مرور فرمولی پیدا کردم که آنها وقتی می گفتند صلح، عدل و آنها می ماندند. در محاورات بایستی فرمول پیدا کرد تا بتوانی در مقابل فرمولهایی که ارائه می کنند مقابله کنی ولذا ما می گفتیم عدل بهتر است یا صلح؟ خیلی از صلح ها را به خاطر عدل از بین می برند. اما با عدل هیچ چیزی مقابله نمی کند. حالا این عدالت چگونه باید تأمین بشود؟ واقعا انسان نمی تواند به مغز اینها را فرو کند. پس سواء علیهم اندرتهم ام لم تندرهم لایؤمنون اینها ایمان نمی آورند و ختم الله علی قلوبهم خدا بر دلهای شان مهر نهاده است. مثل چیزی چیزی که می بندند و مهر و موم می کنند. این مهر زدن یا مهر نهادن یعنی دلهایشان بسته است و باز نیست. دل باز یعنی ذهنی هشیار و پذیرنده حق و راه دهنده هر اندیشه نو بعضی هستند که اصلا این در را بسته اند و نمی گذارند چیزی وارد بشود تا آزمایش کنیم ببینیم حق است یا حق نیست؟ این روش، روش غیر انسانی است اما روش انسانی که اسلام هم او را تأیید کرده اینست که اندیشه را و آن پدیده ذهنی را راه بدهد تا بعد بررسی کند تا ببیند درست است یا نیست. البته در بررسی باید خیلی خوب دقت کرد و آن کسانی که ابزار سنجش قوی و دقیقی ندارند، باید حتما از ابزار سنجش کسی که از آنها نیرومندتر است استفاده کنند، ولی به هر حال کسانی بسته اند و اجازه نمی دهند این فکر جدید و اندیشه جدید به آنها برسد. ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم خدا بر دلهای شان مهر زده و بر گوشهای شان که البته معنای سمع شنوائی است و معنایش لاله گوش و دستگاه شنوائی نیست بلکه خود آن شنوائی است که در فارسی این دو تا تقریبا نزدیک بهم بکار می روند و در عربی هم همینطور است. در عربی دستگاه شنوائی را می گویند اذن و قوه شنوایی را می گویند سمع. لکن هم در فارسی و عربی هم در زبان های دیگر هر دو بجای هم بکار می روند. پس منظور همان شنوایی است یعنی بر گوشهای شان که ما گفتیم بر قوه شنوائی شان مهر زده است و اصلا نمی گذارند حرف نو در گوششان وارد بشود تا در آزمایشگاه مغز بررسی شود و علی ابصاره غشاوه بر دیدگان شان پرده ای است اینجا هم بصر باز بمعنای بینایی است که ابزار بینایی را می گویند عین، یعنی چشم، درست مثل فارسی منتها شما هم وقتی می خواهید بگوئید فلان کس نمی بیند و نمی فهمد می گوئید چشمهایش را بر این حقیقت بسته که یک تعبیر کنایه ای و استعاره ای است و درست هم هست.

حیات بعد از مرگ در ادامه حیات بشر

● انگیزهای
درونی ضد
ایمان، ضد
آگاهی، ضد
ذکر، ضد تنبه
آنچنان در
وجودش پنجه
افکندند که به
هیچ وجه حاضر
نیست حقیقت
را بفهمد البته
در بسیاری از
اوقات در ته دل
حقیقت بسیاری
می فهمند





● در حیات
اخروی همه آنچه
که به دست
انسان می آید
عبارت از
محصولی است
که رشد و
پرورش روحی
در پرتو حقیقت
در دنیا پیدا
کرده

لهم عذاب عظیم برای آنها عذابی بزرگ است. و وقتی خدای بزرگ چیزی را به بزرگی یاد کند پیداست که واقعا بزرگی آن چیز از ابعاد فهم ما بالاتر است. اینجا خداوند می گوید برای اینها عذاب بزرگی هست. که البته عمده و مهمترین آن در ادامه حیات بشر است یعنی حیات پس از مرگ چون اصلا این مزرعه برای رویش و بالش است و این حیات برای فهمیدن حقیقت و رشد کردن در پرتو حقیقت است، تا آنجا بشود نتیجه اش را برد. در حیات اخروی همه آنچه که به دست انسان می آید عبارت از محصولی است که رشد و پرورش روحی در پرتو حقیقت در دنیا پیدا کرده و لذا کسی که حقیقت را از اول در ذهن خودش و در حیات خودش و در زندگی خودش راه نداده، در آن زندگی وضع بسیار اسف انگیزی خواهد داشت. چون آن جا، جایی است که روحیات انسان کلید زندگی را در دست دارد، یعنی شما اگر اینجا با اخلاص باشید آن اخلاص آنجا بکار می آید و اگر اینجا نسبت بخدا و به حقیقت با محبت باشید آنجا بکارتان می آید اگر اینجا دارای فلان خصلت خوب باشید مثل خیرخواهی انسانها آنجا بکارتان می آید. تصنع ها آنجا شکسته می شوند. این کارهایی را که ما این جا تصنعی می کنیم آن جا بکار نمی آید بلکه آنچه را که در اندرون انسان هست و شکل روح و شخصیت حقیقی انسان را تشکیل می دهد آنجا نیز همان بکار می آید، کسی که از اول در را بر روی حقیقت بسته و با او جنگیده و او را در زندگی و در مغز و ذهن و در عمل خودش راه نداده وضع بسیار بدی خواهد داشت. عذاب بزرگ در آنجاست اما بخشی از این عذاب هم در زندگی کنونی است. ملت ها بخاطر کفر و بخاطر شناختن حقیقت دردها و شکنجه های بزرگی را متحمل شدند.

علل ایمان نیاوردن به خدا

اگر دردهای بشریت امروز را شما ملاحظه کنید، بسیاری از آنها ناشی از ایمان نیاوردن به خدا و آشنا نبودن با ارزشهای الهی خواهید دید و آن مقداری هم که از آن بخش خارج است معلول همین هاست یعنی یک بخش مستقیم معلول عدم ایمان است و یک بخش هم غیر مستقیم معلول عدم ایمان است. فرضا: آنچه که مربوط به رابطه ای انسانها با یکدیگر است مثل رابطه قوی با ضعیف، رابطه ثروتمند با فقیر، رابطه همکار با همکار، رابطه دوست با دوست، فرزند با خانواده، پدر با اولاد و از این قبیل ناشی از بی ایمانی و ناشی از ندانستن معرفت های الهی است. بعضی از بدبختی ها ناشی از جهالت و ناشی از ندانستن دانش است، که آن ندانستن دانش هم به نوبه خود از ندانستن بی ایمانی ناشی می شود. بی ایمانی یکی از ریشه های بی دانشی است نه اینکه هر کس دانش ندارد بی ایمان است و هر کس که دارد ایمان دار است نه، در همه روندهای عمومی جابه جا می شوند، اما یکی از مهمترین موجبات بی دانشی ی یک مجموعه بی ایمانی آنهاست و بی ایمانی تأثیر زیادی در بی دانشی دارد. البته کسانی هم هستند که دانش را بدست آوردند در حالی که بی ایمان هم بودند! در اینجا عامل دیگری بجای ایمان موجب دانش آنها شده است، اما بهر حال بی دانشی معلول بی ایمانی نیز هست همچنانکه معلول چیزهایی دیگر می تواند باشد. بنابراین بدبختی ها و تیره روزی ها بشر غیر مستقیم ناشی از بی ایمانی آنهاست و ناشی از ناآشنایی آنها با ارزشهای الهی و معارف الهی است. پس بخشی از عذاب هم در همین دنیاست، که البته این عذاب گاهی با ثروت هم منافاتی ندارد، یعنی جوامع ثروتمند هم این عذاب ها را دارند، همانطور که مشاهده می کنید الان جوامع پیشرفته و متری عالم با این که به حسب ظاهر از تکنولوژی و از علم و از پیشرفت های گوناگون و بسیارشان هم از ثروت، و بطور نسبی از برخورداریهای دنیا نسبت به بقیه ملت ها بهره مندند در عین حال در میان اینها بدبختی های بسیاری از قبیل متلاشی شدن خانواده، بدبختی های روحی، مشکلات عصبی، سرخوردگیهای جوانها، جدائی جوانها از خانواده ها و پدر و مادری که بچه خودشان را دوست می دارند و امیدشان به فرزندشان هست، جدائی بین فرزندان و خانواده ها، بی عاطفه گی همه گیر، افسردگی های همه گیر، خانواده های افسرده، اینها شکنجه های این دنیاست که البته همه اینها در مقابل عذاب اخروی چیز کمی است.

